

Issue 9, Year One
October 28, 2008

ISSN: 1178- 5950

شماره ۹، سال اول
۲۷ شوال مکرّم، ۱۴۲۹ هـ.ق.



نامه سردبیر

بیانیه حضرت آیت الله العظمی
وحید خراسانی (مد ظله العالی)
بمناسبت سالروز شهادت امام
صادق (علیه السلام)

سخنی در باب اخلاق

توحید جعفری

شعر و ادب

Tawhīd of Imam Ja`far al-Şādiq
(God's peace and blessings upon him)

Jannat al-Baqī

Sudoku



بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين، والصلاة والسلام على خير خلقه محمد وآله المعصومين، و نعمة الله
على أعدائهم و غاصبي حقوقهم أجمعين الى يوم الدين



اسلام آئینی است جامع و شامل همه شئون زندگی بشر. قوانین و اصول بیان شده در اسلام به همه جوانب
نیازهای انسانی اعم از جسمی، عقلی و فکری یا روحی، احساسی و عاطفی یا فردی و اجتماعی توجه می
نماید.

بیان اصول عقاید (وظایف هر فرد در یافتن عقیده صحیح)، احکام (دستورهای مربوط به زندگی دنیوی و
آخری اعم از تحصیل معاش، روابط فردی و اجتماعی و...) و اخلاقیات (خصوصیات و خصلتهایی که انسان با
آنها وجود انسانی خود را بیاراید و از بدیها دور بدارد) مبین توجه این دین مبین به نیازهای انسانی و هدایت
او به انتخاب مسیر صحیح در زندگی میباشد.

چگونه زندگی کنیم، چه روابطی را با یکدیگر داشته باشیم، رفتار ما با فرزندانمان چگونه باشد، حقوق
افراد نسبت به یکدیگر چگونه است، رابطه فرد و محیط اطرافش به چه صورت باشد و... تماما مسایلی هستند
که انسانها از دیر باز با آنها مواجه بوده اند و در آینده نیز با آنها بر خورد خواهند داشت.

اصول و دستورات اسلام که برای بهتر زندگی کردن بشر میباشد در زمینه های مختلف بتدریج توسط
حضرت رسول اکرم (ص) بر مردم ابلاغ شد. بدلیل قلت مسلمانان و نزدیکی آنان به منبع رسالت، آموزش و
تحقیق برای مسلمانان آسانتر بود. بعلاوه در زمان حیات پیامبر اکرم (ص) افرادی انتخاب میشدند تا تازه
مسلمانان را در راه آموزش کمک کنند. در وسایل الشیعه جلد ۲۷ صفحات ۹۱-۹۵ احادیثی از رسول اکرم
ذکر شده که هر کس چهل حدیث بر امت من حفظ کند خداوند او را فقیه و عالم محصور کند (با اندکی
تفاوت). همچنین آیه ۱۲۲ سوره توبه نیز گواه این مطلب است که میفرماید: {(هنگامی که رسول فرمان
خروج برای جنگ دهد) نباید مؤمنان همگی بیرون رفته و رسول را تنها گذارند بلکه چرا از هر طایفه ای

جمعی برای جنگ و گروهی نزد رسول برای آموختن علم مهیا نباشند؟ تا آن علمی را که آموخته اند بروند و به قوم خود بیاموزند که قومشان هم باشد که خداترس شده و از نا فرمانی خدا پرهیز کنند.^۱

پس از رسول اکرم (ص) امامان معصوم عهده دار بیان شریعت و تفسیر احکام و قوانین اسلامی شدند. با افزایش تعداد مسلمانان و گسترش بلاد اسلامی وعدم سهولت دسترسی به ائمه اطهار برای تبیین احکام اسلام (فقه) سبب شد که ائمه اطهار بعضی از اصحاب خود را امر به تفقه کرده‌اند و یا آنها را فقیه خوانده‌اند. شاگردان مبرز ائمه اطهار در همان عصرها به عنوان فقهاء شیعه شناخته می‌شده‌اند.^۲

مباحثات و گفتگوهای بسیاری توسط ائمه و شاگردان آنها با پرسشگران صورت گرفته است. با مراجعه به کتب مختلف که در برگیرنده احادیث از زبان ائمه اطهار در زمینه های مختلف میباشند (نهج البلاغه، بحار الانوار، وسائل الشیعه، اصول کافی و...) میتوان به این نکته پی برد که محضر امامان معصوم ما همواره از وجود داوطلبان پر بوده است.

با وضع قوانین منع احادیث از زمان خلیفه دوم و بقدرت رسیدن امویان و پس از آنان فشار خلفای عباسی، تبیین احکام اسلامی توسط ائمه می بایست بطریقی صورت گیرد که از یک سو همراه با ادله قوی باشد و به آسانی در اختیار مشتاقان قرار گیرد و از سوی دیگر از هرگونه تغییر در متن مبرا باشد. احکام اسلام که ما اکنون از آن پیروی میکنیم به فقه جعفری (منسوب به امام جعفر صادق (ع)) معروف است. و این اولاً بدلیل میزان احادیث روایت شده از این امام بزرگوار در زمینه های گوناگون میباشد که بخش عمده فقه اسلامی مذهب شیعه امامیه را در بر دارد و در مرحله بعد، از زمان امام جعفر صادق (ع) است که مذهب شیعه در زمینه های گوناگون از جمله کلام، اخلاق، تفسیر، فقه و... روش های جدیدی را که سبب ادامه راه این مذهب بصورت مدون است، به روش های قبل اضافه می نماید. عظمت علمی امام صادق (ع) به حدی است که حتی ارباب فرق دیگر مذاهب اسلامی همچون ابوحنیفه و مالک خود را نیازمند به حضور در جلسات و استفاده از علم ایشان می دیدند.

سالگرد شهادت امام ششم امام جعفر صادق و بنیانگذار فقه جعفری بر تمام مسلمین جهان تسلیت باد.

^۱قرآن مجید. سورة توبه (۹)، آیه ۱۲۲.

^۲مرتضی مطهری، آشنایی با علوم اسلامی، ج. ۳.

بیانیه حضرت آیت الله العظمی وحید خراسانی (مد ظله العالی) بمناسبت سالروز شهادت امام صادق علیه السلام (۱۴۲۹ هـ.ق.)



بسم الله الرحمن الرحيم

غرض از آفرینش عالم و آدم، معرفت و عبادت خداوندی است که آیات علم و قدرت و حکمت بی انتهای او در تمام کائنات نمایان است، و نظم حاکم بر جهان از ترکیب يك ذره تا هزاران کهکشان گواه وحدانیت او است. و بعثت تمام انبیا برای این است که عقل آدمی را به علم، و اراده او را به ایمان، و روح او را به مکارم اخلاق، و اعمال او را به خیر و صلاح هدایت کنند، و نظامی قائم به قسط و عدل با اجرای احکام خداوندی که آسمان و زمین را به عدل به پا داشته به وجود آورند، و آن غرض از خلقت و آن هدف از بعثت به وجود کسی میسر شد که اصول و فروع اسلام را که حاصل رسالت فرستادگان خدا از آدم تا خاتم است از مبدأ تا معاد و از طهارت تا دیات به بشریت آموخت، و آفاق افکار رابه انوار علم و حکمت کتاب و سنت منور کرد.

عامّه و خاصّه به علم و اجابت دعاء او که دو علامت امامت است اعتراف کردند، و اعلام علمای اسلام شهادت دادند که آنچه بشر به علم آن تا روز قیامت محتاج است در کتاب او است.

خاتم انبیاء او را صادق نامید، و اسم او به روایت امام زین العابدین (علیه السلام) نزد اهل آسمان صادق است. خداوندی که فرموده { یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله و کونوا مع الصادقین } چنین صادقی را حجت خود قرار داده است.

اول امام اهل سنت، مالك ابن انس می گوید: «چشم من افضل از جعفر بن محمد در فضل و علم و ورع ندیده است».

و ابو حنیفه او را اعلم الناس دانسته، و از امام مالکیه نقل شده است که بر قلب بشری افضل از او در علم و عبادت و فضل و ورع خطوط نکرده است.

سعادتمند مردمی که پیرو صادقی باشند که صادق آل محمد (صلوات الله علیهم اجمعین) است. ابن شهر آشوب در (مناقب) و قطب راوندی در (خرائج) از مفضل بن عمر روایت کردند که: «با اُبی عبدالله جعفر بن محمد (علیه السلام) می رفتیم، به زنی برخوردیم که گاوی مرده در مقابلش بود، و آن زن و کودکش گریه می کردند. آن حضرت از سبب گریه آن زن و طفلانش پرسید. گفت: این حیوان وسیله معیشت من و طفلانم بود، و اکنون در کار خود متحیرم که چه کنم؟ فرمود: می خواهی خدا او را برای تو زنده کند؟ آن زن گفت: آیا با این مصیبت مرا مسخره می کنی؟ دعائی خواند و پای خود را به آن حیوان زد، گاو به سرعت سرپا ایستاد، آن زن گفت: به پروردگار کعبه، او عیسی بن مریم است. آن حضرت به میان مردم رفت تا کسی او را نشناسد».

کسی که از قدمش اعجاز نفَس عیسی ظاهر می شود و نفَسش حیات ابد به آدمیت می بخشد و مذهبش صراط مستقیم است که انبیا و مرسلین و شهدا و صدیقین و عباد الله الصالحین به آن متنعمند، روز شهادتش روز مصیبت اسلام و مسلمین است.

وظیفه کسانی که مشرف به شرف مذهب جعفری هستند آن است که در روز شهادت آن حضرت به پا خیزند، و در هیئات عزاداری به شوق زیارت آن قبر ویرانه که کنز مخفی خدا در آن آرمیده، بر سر و سینه زنند، و به ناله های جانسوز به یاد آن امام مظلوم و پیکر مسموم و مرقد مهدوم، مشمول دعای آن حضرت شوند که فرمود: «اللهم ارحم الصرخة التي كانت لنا».

خوشا به حال آن دسته های عزاداری که با آن ناله ها، به دعای او رحمتی نصیبشان شود که خداوند متعال فرمود: { و رحمة ربك خير مما يجمعون } .

«فعلى الأطائب من اهل بيت محمد وعلي صلي الله عليهما و الهما فليبك الباكون»
{ انا لله و انا اليه راجعون }

سخنی در باب اخلاق

بقلم: زویا عالمی

وَأَقْصِدْ فِي مَشْيِكَ وَاعْظُضْ مِنْ صَوْتِكَ إِنَّ أَنْكَرَ الْأَصْوَاتِ لَصَوْتُ الْحَمِيرِ^۱

(در راه رفتن، اعتدال را رعایت کن؛ از صدای خود بکاه [و هرگز فریاد مزن] که زشت ترین صداها صدای خران است)

دیده ایم و شنیده ایم و حتی خود ما نیز میگوییم که فلان شخص خوش اخلاق است و یا دیگری را بد خلق میدانیم. براستی اخلاق چیست؟

اخلاق در لغت جمع خلق است و خلق خود به معنی خوی، سرشت، طبیعت و نهاد معنی شده است.^۲ معمولاً از دید ظاهری اخلاق حالت، رفتار و یا کرداری است که عمدتاً در رابطه با دیگران همیشه از شخص سر میزند مثلاً اگر شخصی همواره با مردم مودبانه برخورد کند و در سلام کردن بر دیگران پیشی بگیرد و... میگوئیم شخص باادبی است، زیرا همیشه دیده شده است که به دیگران احترام میگذارد و یا میگوئیم فلانی ناخن خشک است چون دیده شده که کمتر مایل به کمک مالی به دیگران میباشد. شاید بتوان گفت که اخلاق در عین حال که یک سری افعال و رفتار است ولی در واقع بیشتر از همه ریشه تربیتی دارد. یعنی انسان به نوعی تربیت میشود که آن افعال از او سر میزند. طرز فکر ما بر اثر تربیت تبدیل به گفتار و کردار و اعمال میشود که این اعمال بصورت عادت در می آید و بصورت اخلاق در نظر مردم مشاهده میشود. چه باید بکنیم ها و چه نباید بکنیم ها در زندگی است که برای ما اخلاق و اخلاقیات را بوجود می آورد. کجا حرفی را باید زد و چگونه رفتاری بهتر است؟ آیا این نکته ای را که در موردی به کسی گفتم به جا بود؟ آیا کار صحیحی کردم که در مورد فلانی با این شخص صحبت کردم؟ آیا فرزندم را ناراحت کردم که به او گفتم فلان کار رانکند؟ آیا باید عصبانی میشدم؟ و هزار و یک سؤال که هر روزه در زندگی پیش می آید. این پرسش ها که به رفتار و عملکرد ما ارتباط دارد و سبب میشود که انسان در لحظه لحظه زندگی خود با انتخابهای گوناگون روبرو شود منشا اخلاق است.

حال این سؤال پیش می آید که چه چیزی باعث می شود که بعضی از کارها را صحیح و خوب میدانیم و در نتیجه انجام آنها بعنوان صفات خوب اخلاقی شناخته میشود در حالیکه انجام بعضی کارها بعنوان رذایل اخلاقی شمرده میشوند؟ آنچه مسلم است فرد در انجام کارهای خوب و درست باید آنچنان باشد که با فکر و اندیشه و با توجه و آگاهی بداند که به موقع و از راه صحیح کاری را انجام دهد.

^۱قرآن مجید. سورة لقمان (۳۱)، آیه ۱۹.

^۲لغت نامه دهخدا.

توجه به اخلاق، در همه ادوار برای ایجاد روابط صحیح انسانی و تقویت حس مسئولیت پذیری در همه شئون زندگی مد نظر بوده است. نگاهی کوتاه به اشعار شعرا در زمانهای مختلف بیانگر این مطلب است:

بر تو خوانم ز دفتر اخلاق	آئتی در وفا و در بخشش
هر که بخراشدت جگر به جفا	همچو کان کریم زر بخشش
کم مباحش از درخت سایه فکن	هر که سنگت زند ثمر بخشش
از صدف یاد دار نکته حلم	هر که برد سهرت گهر بخشش ^۳

هر که اخلاق ظاهرش با خلق	نیک بینی گمان بد مبرش ^۴
--------------------------	------------------------------------

همه اخلاق نیکو در میانه است	که از افراط و تفریطش کرانه است
میانه چون صراط مستقیم است	ز هر دو جانبش قعر جحیم است ^۵

بسیاری از کارها همانند حفاظت از جان خویش، پیدا کردن غذا، نیاز به استراحت و.... در همه موجودات دیده میشود و انسان بدلیل برتری قوای عقلی بالطبع با شیوه بهتری آنها را انجام میدهد ولی انسان برتری دیگری بدلیل عقل خود دارد که باعث تشخیص خوب و بد برای او میشود.

با مطالعه تاریخ زندگی بشر و نگاه به تمدنهای مختلف بخوبی مشاهده میکنیم که انسان برای دستیابی به معیارهایی برای ادامه زندگی و ایجاد روابط با دیگران نیازمند به ایجاد قوانین و اصولی شده است. خداوند متعال برای هدایت بشر و آسان نمودن راه زندگی قوانین و اصول زندگی صحیح را از طریق ارسال پیامبران به بشر اعلام نموده. آیات ۲۷ و ۲۸ سوره نور تنها یک نمونه از آموزش رفتاری قرآن مجید است که توسط پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) به انسانها عرضه شده است. ولی همچنان که میدانیم همه انسانها پذیرای پیامبران نبودند حتی آنان نیز برای دستیابی به راههای مورد علاقه خود دست به دامان دین زده اند منتهی ادیان آنان بت پرستی، ستاره پرستی و... بوده است. { وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ لِأَبِيهِ أَرَزَّ أَتَّخِذُ أَصْنَامًا آلِهَةً إِنِّي أُرَاكَ وَقَوْمَكَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ }^۶ (یاد کن وقتی را که ابراهیم به پدرش آزر (عمو و مربیش که عرب برآن پدراطلاق کند) گفت آیا بتها را به خدایی اختیار کرده ای و راستی من، تو و پیروانت را در گمراهی آشکار می بینم.)

^۳ حافظ شیرازی. دیوان/شعار. مقطعات.

^۴ سعدی. مواظ. قطعات، در مدح صاحب دیوان.

^۵ محمود شبستری. دیوان گلشن.

^۶ قرآن مجید. سوره انعام (۳۱)، آیه ۷۳.

ادیان ارزش های اخلاقی را از طریق تعلیم و تربیت، به انسانها می آموزند که، شخص آنها را بصورت رفتار از خود به نمایش میگذارد. ما مسلمانان شیعه از پشتوانه بسیار غنی اخلاقی بر اساس قرآن و احادیث بیان شده از سوی رسول اکرم و ائمه اطهار (ص) بر خوردار می باشیم.

قال (صلى الله عليه وآله): «عَلَيْكُمْ بِمَكَارِمِ الْأَخْلَاقِ، فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ بَعَثَنِي بِهَا، وَإِنَّ مِنْ مَكَارِمِ الْأَخْلَاقِ: أَنْ يَعْفُوَ الرَّجُلُ عَمَّنْ ظَلَمَهُ، وَيُعْطِيَ مَنْ حَرَمَهُ، وَيَصِلَ مَنْ قَطَعَهُ، وَأَنْ يَعُودَ مَنْ لَا يَعُودُهُ.» (فرمود: بر شما باد رعایت مکارم اخلاق، که خداوند مرا بر آن ها مبعوث نمود، و - بعضی از - آن ها عبارتند از: کسی که بر تو ظلم کند - به جهت غرض شخصی - او را ببخش، کسی که تو را نسبت به چیزی محروم گرداند کمکش نما، با شخصی که با تو قطع دوستی کند رابطه دوستی داشته باش، شخصی که به دیدار تو نیاید به دیدارش برو.)^۷

پایه روابط انسانی بر اخلاقیات گذاشته شده است. بهمین دلیل وجدان اخلاقی و رشد آن متاثر از عوامل شخصی و رابطه با دیگران است. تاکید قرآن مجید بر تربیت، طرز فکر و رفتار که در آیات متفاوت در سور مختلف آمده به ما ارزش بالای اخلاق صحیح و کسب وجدان اخلاقی را می آموزاند. {لَيْسَ الْبِرَّ أَنْ تُوَلُّوا وُجُوهَكُمْ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَالْمَلَائِكَةَ وَالْكِتَابَ وَالنَّبِيِّينَ وَآتَى الْمَالَ عَلَى حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ وَالسَّائِلِينَ وَفِي الرِّقَابِ وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَآتَى الزَّكَاةَ وَالْمُوفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذَا عَاهَدُوا وَالصَّابِرِينَ فِي الْبَأْسَاءِ وَالضَّرَاءِ وَحِينَ الْبَأْسِ أُولَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ} (نیکو، [تنها] این نیست که [به هنگام نماز، روی خود را به سوی مشرق و [یا] مغرب کنید؛ [و تمام گفتگوی شما، در باره قبله و تغییر آن باشد؛ و همه وقت خود را مصروف آن سازید؛] بلکه نیکو [و نیکوکار] کسی است که به خدا، و روز رستاخیز، و فرشتگان، و کتاب [آسمانی]، و پیامبران، ایمان آورده؛ و مال [خود] را، با همه علاقه‌ای که به آن دارد، به خویشاوندان و یتیمان و مسکینان و واماندگان در راه و سائلان و بردگان، انفاق می‌کند؛ نماز را برپا می‌دارد و زکات را می‌پردازد؛ و [همچنین] کسانی که به عهد خود - به هنگامی که عهد بستند - وفا می‌کنند؛ و در برابر محرومیتها و بیماریها و در میدان جنگ، استقامت به خرج می‌دهند؛ اینها کسانی هستند که راست می‌گویند؛ و [گفتارشان با اعتقادشان هماهنگ است؛] و اینها هستند پرهیزکاران!)^۸

{مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِّنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْتَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ} (هرکس از مرد و زن کار نیکویی به شرط ایمان به خدا بجای آرد ما او را در زندگانی خوش و با سعادت، زنده ابد می گردانیم و اجری بسیار بهتر از عمل نیکویی که کرده به او عطا میکنیم.)^۹

زندگی فردی بدون اخلاق، لطافت و شکوفایی، خود را از دست میدهد و خانواده‌ها بدون اخلاق سامان نمی‌پذیرند ولی مهمترین تاثیر آن در زندگی اجتماعی است که با کمبود توجه به مسائل اخلاقی زندگی بشر رو به تنزل میگذارد. انسانها نسبت به یکدیگر از حقوقی بر خوردارند که این حقوقها وظایف و مسئولیتهایی

^۷ حر عاملی. وسائل/الشیعه. قم: مؤسسه آل البيت، ۱۴۰۹ هـ.ق.، ج. ۱۲، ص. ۱۷۳.

^۸ قرآن مجید. سورة بقره (۲)، آیه ۱۷۷.

^۹ قرآن مجید. سورة نحل (۱۶)، آیه ۹۷.

را بوجود می آورد که هنگامیکه شناخته شوند و هرکس به آنها آگاهی یابد و به آنها عمل کند زندگی انسانها مسیر بهتری را ادامه خواهد داد. بخش عمده حقوقها و وظایف ومسئولیتها با مسایل اخلاقی بیان میشود. بدون اجازه وارد منزلی نشدن، احترام به والدین، دروغ نگفتن و.... همه درعین حال که مسائل اخلاقی هستند راهنمای انسانها در رابطه با خود، خانواده و اجتماع نیز میباشد.

مراجعه به کتب احادیث من جمله اصول کافی جلد ۲ و مشاهده ابواب مختلف در زمینه های مکارم، حسن خلق، مؤمن و صفات او و..... که احادیث بیان شده از ائمه اطهار میباشد راهگشای ما در جهت یافتن مسیر صحیح زندگی که یکی از پایه های آن سیره و اخلاق پسندیده است، میباشد. امام صادق (ع) می فرماید: «لَا يَكْمُلُ إِيْمَانُ الْعَبْدِ حَتَّى تَكُونَ فِيهِ أَرْبَعُ خِصَالٍ: يَحْسُنُ خُلُقَهُ، وَ سَيَتَخَفُّ نَفْسَهُ، وَ يُمْسِكُ الْفَضْلَ مِنْ قَوْلِهِ، وَ يُخْرِجَ الْفَضْلَ مِنْ مَالِهِ.» (ایمان انسان کامل نمی گردد مگر آن که چهار خصلت در او باشد: اخلاقش نیکو باشد، نفس خود را سبک شمارد، کنترل سخن داشته باشد، اضافی ثروتش - حق الله و حق الناس - را بپردازد).^{۱۰}

امام هادی (ع) می فرماید: «الْحَسَدُ مَا حَقَّ الْحَسَنَاتِ، وَالزُّهْمُ جَالِبُ الْمَقْتِ، وَالْعُجْبُ صَارِفٌ عَنْ طَلَبِ الْعِلْمِ دَاعٍ إِلَى الْغَمَطِ وَالْجَهْلِ، وَالْبُخْلُ أَذَمُّ الْأَخْلَاقِ، وَالطَّمَعُ سَجِيَّةٌ سَيِّئَةٌ» (حسد موجب نابودی ارزش و ثواب حسنات می گردد. تکبر و خودخواهی جذب کننده دشمنی و عداوت افراد می باشد. عُجب و خودبینی مانع تحصیل علم خواهد بود و در نتیجه شخص را در پستی و نادانی نگه می دارد. بخیل بودن بدترین اخلاق است، و نیز طَمَع داشتن خصلتی ناپسند و زشت می باشد).^{۱۱}

و هزاران حدیث که همه آنها جهت ارشاد ما بیان شده تا بتوانیم راه خود را در مسیر پرتلاطم زندگی به راحتی پیدا کنیم. در پایان حدیث داستان گونه ای از امام زین العابدین (علیه السلام) آورده شده تا شاید برای ما درسی باشد:

علی بن الحسین (ع) خطاهای غلامان و کنیزان خود را در ماه رمضان می نوشت که فلان غلام یا فلان کنیز چنین کرده است. در آخرین شب ماه رمضان آنان را فراهم می آورد و گناهان آنان را برایشان می خواند که تو چنین کردی و من تو را تأدیب نکردم و آنان می گفتند درست است.

سپس خود در میان آنان می ایستاد و می گفت بانگ خود را بلند کنید و بگوئید: «علی بن الحسین! چنانکه تو گناهان ما را نوشته ای پروردگار تو گناهان تو را نوشته است. و او را کتابی است که بحق سخن میگوید. گناهی خرد یا کلان نکرده ای که نوشته نشده باشد. چنانکه گناهان ما بر تو آشکار است، هر گناه که تو کرده ای بر پروردگارت آشکار است، چنانکه از پروردگار خود امید بخشش داری ما را به بخش و از خطای ما در گذر. و چنانکه دوست داری خدا تو را عفو کند از ما عفو کن تا عفو و رحمت او را در باره خود به

^{۱۰} حر عاملی. وسائل لشیعه. قم: مؤسسه آل البيت، ۱۴۰۹ هـ.ق.، ج. ۹، ص. ۳۷۲.

^{۱۱} محمد باقر مجلسی. بحار الأنوار. لبنان: مؤسسه الوفاء بیروت، ۱۴۰۴ هـ.ق.، ج. ۶۹، صص. ۱۹۹-۱۹۵.

بینی!

«علی بن الحسین! خواری خود را در پیشگاه پروردگارت بیاد آر! پروردگاری که باندازه خردلی ستم نمیکند.

«علی بن الحسین! ببخش! و در گذر تا خدا تو را ببخشد و از تو در گذرد، که او می گوید: {و لیعفو و لیصفحوا ألا تحبون أن یغفر الله لکم}». این چنین می گفت و می گریست و نوحه میکرد و آنان گفتند او را تکرار میکردند.

سپس می گفت: «پروردگارا ما را فرموده‌ای بر کسی که بر ما ستم کرده است ببخشیم. ما چنین کردیم و تو از ما بدین کار سزاوارتری. فرموده‌ای خواهنده را از در خانه خود نرانیم. ما خواهنده و گدا به در خانه تو آمده‌ایم و بر آستانه تو ایستاده‌ایم و ملازم درگاه تو شده‌ایم و عطای ترا می‌خواهیم. بر ما منت گذار و محرومان مساز که تو بدین کار از ما سزاوارتری. خدایا مرا در زمرهٔ آنان در آور که بدانها انعام فرموده‌ای.» سپس به کنیزان و غلامان خود می‌گفت: «من از شما گذشتم. آیا شما هم از رفتار بدی که با شما کرده‌ام در می‌گذرید؟ من مالک بدکردار و پست ستمکاری هستم که مالک من بخشنده و نیکوکار و منعم است.» آنان می‌گفتند: «آقای ما، تو به ما بد نکرده‌ای و ما از تو گذشتیم.» می‌گفت بگوئید: «خدایا چنانکه علی بن الحسین (ع) از ما گذشت از او در گذر و چنانکه ما را آزاد کرد از آتش دوزخ آزادش کن.» می‌گفتند آمین!

«بروید من از شما گذشتم و به امید بخشش و آزادی شما را در راه خدا آزاد کردم.»

و چون روز عید می‌شد بدانها پاداش گران می‌بخشید.

در پایان هر رمضان دست کم بیست تن برده و یا کنیز را که خریده بود در راه خدا آزاد میکرد. چنانکه

خادمی را بیش از یکسال نزد خود نگاه نمیداشت و گاه در نیمه سال او را آزاد می‌ساخت.^{۱۲}

^{۱۲} محمد باقر مجلسی. بحار الأنوار. لبنان: مؤسسة الوفاء بیروت، ۱۴۰۴هـ.ق.، ج. ۴۶، ص. ۱۰۳.

توحید جعفری

سخنرانی حضرت آیت الله العظمی وحید خراسانی (مد ظله العالی) به مناسبت صادقیه

(چهارشنبه، ۲۲ شوال ۱۴۲۹ هـ.ق.)

زیرنویس: شیخ حامد سلطانیان

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و اله الطاهرين سيما بقيه الله في الارضين و اللعن على

اعدائهم الى يوم الدين

بحث ما در اسم خدا بود. اسماء الله دو قسم است. یک قسم اسماء لفظیه و یک قسم اسماء تکوینیة.^۱ امروز به مناسبت شهادت یکی از اسماء حُسنای تکوینیة بحث در این مطلب است و آن اسم حسنی همان کسی است که قبل از آمدنش به دنیا، اسمش را رسول خدا معین کرد. و او را مسمی کرد به صادق.^۲ این تسمیه بسیار عمیق

^۱ «اسم لفظیه» ترکیب حروف یا همان کلمه ای است که دلالت بر اسم حقیقیه خداوند متعال می کند. اصطلاح «اسماء

تکوینیة» یا «اسماء مجردة تکوینیة» نیز برای اسماء حقیقیه بکار می رود و بر طبق احادیث معصومین این اسماء از مخلوقات خداوند متعال هستند. برای مخلوق بودن اسماء خداوند تعالی به اصول کافی، در فصل به نام «باب حدوث الاسماء» مراجعه کنید؛ شیخ کلینی. *الاصول من الکافی*. تهران: دارالکتاب الاسلامیه، ۱۳۸۳ هـ.ش.، صص. ۱۱۲-۱۱۴. در دعای کمیل آمده است: «و باسمائك التي ملأت اركان كل شیء» (به نام های تو که ارکان همه چیز را پر کرده). همچنین در دعای سمات که نائب حضرت حجت (عجل الله تعالی فرجه الشریف و صلوات الله علیه)، محمد بن عثمان عمروی (رضوان الله علیه) از امام جعفر صادق و امام محمد باقر (صلوات الله علیهما) نقل کرده می خوانیم: «اللهم انی استلک باسمک العظیم الأعظم الأعزّ الأجل الأکرم الذی إذا دعیت به علی مغالق ابواب السماء للفتح بالرحمة...» (خدایا من از تو می خواهم به حق نام بزرگ و بزرگتر، آن عزیزتر و برجسته تر و گرامیتر، آن نامی که چو بخوانندت بدان بر درهای بسته آسمان تا برحمت گشوده شود...). آشکار است که در این ادعیه مراد از نام های خداوند متعال حقایق است که به واسطه آنان همه مخلوقات دیگر تحقق پیدا می کنند و نه ترکیب حروفی که بر هر کدام از آن حقایق دلالت می کند. آن حقایق همان اسماء حقیقیه حق تعالی می باشند که جلوه گاه علم، حکمت، عدالت، خالقیت و... خداوند هستند. برای دعای کمیل مراجعه کنید به: شیخ طوسی. *مصباح المتعجد*. بیروت: مؤسسه فقه شیعه، ۱۴۱۱ هـ.ق.، صص. ۸۴۴-۸۵۰. برای دعای سمات مراجعه کنید به: شیخ طوسی. *مصباح المتعجد*. بیروت: مؤسسه فقه شیعه، ۱۴۱۱ هـ.ق.، صص. ۴۱۶-۴۲۰؛ سید بن طاوس. *جمال الأسبوع*. قم: انتشارات رضی، صص. ۵۳۲-۵۳۸ و علامه مجلسی. *بحار الأنوار*. لبنان: مؤسسه الوفاء بیروت، ۱۴۰۴ هـ.ق.، ج. ۸۷، صص. ۹۶-۱۰۰.

^۲ در اصول کافی، در باب نوادر از امام صادق (علیه السلام) روایت شده که آن حضرت راجع به کلام خداوند عزّ و جلّ {ولله الأسماء الحسنی فادعوه بها} (برای خدا نامهای نیک است وی را بدانها بخوانید) فرمود: «به خدا قسم ما هستیم نامهای نیک (اسماء الحسنی) او که از بندگان هیچ کرداری پذیرفته نیست مگر به شناختن و معرفت ما»، ج. ۱، صص. ۱۴۳-۱۴۴. ابن مسعود از حضرت رسول (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل می کند که آن حضرت فرمود: «خداوند مرا و علی و حسن و حسین

است. {یا ایها الذین امنوا اتقوا الله و کونوا مع الصادقین}.^۳ آن صادقی که اسمش را شخص اول عالم صادق بگذارد کسی است که مذهب امروز به نام او مزین است منتهی تأسف این است که نه مذهب شناخته شد و نه رئیس مذهب. اما این مذهب وقتی معلوم می‌شود که تمام مذاهب مورد نظر واقع بشود و مقایسه بشود، آن وقت روشن می‌شود مذهب جعفری یعنی چه.

مالک بن انس شخصیتی است که شافعی، امام مذهب شافعی، در مورد او تعبیرش این است که در میان علماء، مالک، نجم است. این تعبیر شافعی است نسبت به مالک بن انس بن مالک، امام مالکی و اعظم فقهاء عامه در دار الهجرة. ابو حنیفه که امام اعظم عامه است در مقابل مالک اینچنین است. این مطالبی که امروز گفته می‌شود فقط در حدّ افق فکر مثل فخر رازی است یا شمس الدین ذهبی. اگر اهل انصاف و کسانی که مستعد علم و حکمت هستند در این قسمت تأمل کنند خواهد فهمید مطلب از چه قرار است. تمام آنچه که الان گفته می‌شود در حدّی از استحکام است که در ظرف هزار و چهار صد سال احدی نتواند خدشه کند چون آنچه که الان می‌گویند از زیر نظر امام المنقذین، که در تاریخ عامه او اول منقذ است، همه از زیر نظر او گذشته. در مقابل مالک ابو حنیفه مثل صبیّی می‌نشست. این هم وضع ابو حنیفه نسبت به مالک.

بعد از شافعی و بعد از امام اعظم عامه، ابو حنیفه، نوبت می‌رسد به احمد بن حنبل، امام حنبلیه. این روایتی که الان می‌خوانم روایتی است که احمد بن حنبل، امام مذهب حنبلیه و کل حنابله در حجاز و غیر حجاز،^۴ او از سُریج بن نعمان، روایت می‌کند.

چون در این قسمت بحث با اعیان علماء عامه است لذا بر طبق مسالک مقبول عند العامة حرف می‌زنیم. این مرد کسی است که از شیوخ بخاری است، صاحب صحیح. یعنی راوی اول کسی است که صاحب صحیح بخاری از او روایت می‌کند. و تعبیر اساطین رجال عامه نسبت به او این است که «کان ثقة»، اما چه ثقه ای، عندهم. این شخص اول است بعد از امام حنبلیه. او از عبد الله بن نافع روایت می‌کند. عبد الله بن نافع کسی است که باز تعبیر ذهبی در مورد او این است که «صدوق». او از مالک بن انس نقل می‌کند. خوب اهل فن دقت

را از نور خودش آفرید. موقعیکه میخواست خلق موجودات نماید شکافت نور مرا و آسمانها و زمین را از او خلق نمود و شکافت نور علی را و خلق نمود از آن عرش و کرسی را و علی والله از عرش و کرسی اجل است و شکافت نور حسن را و خلق نمود از آن حور العین و ملائکه را و حسن والله از حور العین و ملائکه اجل است و شکافت نور حسین علیه السلام و از آن خلق نمود لوح و قلم را و حسین والله اجل از لوح و قلم است.» در روایت دیگری از امام باقر (علیه السلام) آمده است که: «حضرت رسول (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: خداوند چهارده نور از عظمت خود بیافرید چهارده هزار سال قبل از خلق آدم و این ارواح ما هستند...» احادیث دیگری نیز مانند احادیث مذکور وجود دارد.

^۳ قرآن مجید. سورة توبه (۹)، آیه ۱۱۹. (ای کسانی که ایمان آورده اید از خدا بپرهیزید و قرین راستگویان باشید).

^۴ حجاز نام منطقه ای است که در جنوب عربستان قرار دارد. امروز بیشتر جمعیت آن از مسلک وهابی می‌باشند، اما در تاریخ همیشه اینطور نبوده. وهابیون در فقه و بسیاری از افکارشان پیرو احمد ابن حنبل، بنیان گذار مذهب حنبلیه، هستند.

کنند. همه علماء عامه در سرتاسر مملکت اسلامی در این چند جمله تأمل کنند، ببینند آیا به کجا منتهی می‌شود؟ هر کس عقیده به قرآن دارد، هر کس مؤمن به اسلام است، {الذین یستمعون القول فیّتبعون احسنه}،^۵

امروز روز مقایسه مذهب جعفری است با تمام مذاهب. مستند هم در این حدّ از قوت است.

مالک چه گفت؟ آنچه احمد بن حنبل از آن شیخ بخاری و او از عبد الله بن نافع و او از مالک نقل کرد این است: «الله فی السماء و علمه فی کل مکان».^۶ این متن حدیث است. این عین کلام امام الاثمه عامه است. «خدا در آسمان است و علم خدا در هر مکان است». این جمله باید تحلیل بشود. خدا در آسمان است نسبت بین خدا و بین آسمان می‌شود، نسبت ظرف و مظروف. هر ظرفی محیط است هر مظروفي محاط است. در نتیجه آسمان می‌شود محیط، خدا می‌شود محاط. آسمان می‌شود ظرف، خدا می‌شود مظروف.

این جا باید فهمید مذهب یعنی چه؟ اینجا باید بیدار بشود دنیا که اگر نبود زبان جعفر بن محمد و اگر نبود مذهب جعفری، اثری از توحید نبود. نشانی از تسبیح نبود. خبری از تحلیل و تکبیر و تحمید نبود. بعد که این مطلب روشن شد روشن می‌شود که اگر او نبود خدا شناخته نمی‌شد.

وقتی خدا در آسمان بود، آن هم این کلمه ای است که سرتاسر دنیا اگر هزار فخر رازی سر از خاک بر دارد دیگر نمی‌تواند بگوید نیست. این نقل احمد بن حنبل است، آن هم به دو واسطه از شخص مالک بن انس، آن هم مالکی که نزد شافعی ستاره آسمان همه علماء اهل سنت است. آن هم مالکی که ابو حنیفه پیش او طفل دبستان است. اینچنین کسی عقیده اش نسبت به خدا این است.

اگر خدا در آسمان است، لازمهٔ موجود متمکن در مکان جسمیت است، پس باید خدا جسم بشود. اگر جسم شد مرکب می‌شود. خواه ناخواه هر جسمی یا مرکب است از ماده و صورت، یا مرکب است از اجزاء. علی ای حال تجسم مساوق است با ترکب. مرکب محتاج است به اجزاء. اجزاء مرکب محتاج است به مرکب. خدای مالک از دو راه می‌شود گدا. خدای مالک و خدای چهار مذهب هم می‌شود محتاج به اجزاء، هم می‌شود محتاج به مؤلف اجزاء. منقلب می‌شود خالق به مخلوق. منقلب می‌شود واجب به ممکن. این نتیجه این است که خدا در آسمان است. هر مظروفي در ظرف محصور است، در این تردیدی نیست. اگر خدا در آسمان است خواه ناخواه محصور است به آسمان. وقتی محصور شد، محدود است. هر محدودی محتاج است. هر محدودی متناهی است. باز منقلب می‌شود خالق به مخلوق، باز بر می‌گردد واجب به ممکن. غوغائی است در اینجا ولی همین اندازه بس است.

جملهٔ دوم: «علمه فی کل مکان». «خدا خودش در آسمان است اما علمش در همه جا است». این کلمه یعنی چه؟ این کلمه تجزیه علم است از خدا. خدا در آسمان است، علم در همه جا. سؤال می‌شود، کو کسی که جواب بدهد؟ در سرتاسر دنیای اسلام اگر کسی قدرت دارد در مقابل این مطالب دم بزند، آن هم نه برای خود ببافد، بیاید اینجا تا مطلب یکسر بشود، یا آن طرف یا این طرف. یا اینها هست یا نیست. اگر هست خدا در آسمان است

^۵ قرآن مجید. سورة زمر (۳۹)، آیه ۱۸. (همان کسانی که به هر سخنی گوش می‌دهند، پس بهترین آن را پیروی می‌کنند).

^۶ محمد بن احمد ذهبی. *العلو للعلی الغفار*. ریاض: مکتب اضواء السلف، ۱۹۹۵م. ج ۱، ص ۱۳۸، حدیث ۳۷۶.

علمش در همه جا. علم پس جدا شد از ذات. اگر خدا عین علم است پس خدا در همه جا است نه در آسمان. اگر خدا غیر علم است پس ذات از علم جدا شد.

در مرتبه ذات علم نیست. علم که نبود چیست؟ جهل است.^۷ توأم شد خدای امام ائمه عامه با جهل و نادانی. این است مذهب در تمام عالم اسلام، جدایی علم از خدا. سؤال می‌شود از مالک. سؤال می‌شود از ابو حنیفه. سؤال می‌شود از شافعی. سؤال می‌شود از احمد بن حنبل. تو که از افتخارات مالک این روایت را آورده‌ای، شمس الدین ذهبی که اینقدر غوغا در دنیای عامه از جهت سیطره علمی بپا کردی، چه جواب می‌دهی؟ اگر علم غیر از خدا شد یا قدیم است یا حادث است، همه اینها بین نفی و اثبات است، شق ثالث، غیر معقول است. اگر قدیم است دو خدا لازم می‌آید، یکی ذات، یکی علم و این شرک است. اگر حادث است پس علم خدا قدیم نیست. خدا بوده و علم نبوده، بعد علم پیدا شده. این علم از کجا پیدا شده؟ خود خدا علم خود را به وجود آورده؟ فاقد شیئی که معطی شیئی نمی‌شود. غیر خدا علم خدا را به وجود آورده؟ پس علم خدا مخلوق غیر خدا است. این است مذهب آنان.

اما مذهب جعفری، اینجا است که باید خون گریه کرد بر غربت این مذهب و بر غربت رئیس این مذهب. چند کلمه بس است. سبحان این بیان مالک بود این بیان جعفر بن محمد است. خوب دقت کنید دیگر شرح لازم نیست چون قسمت عمده شما اساتید سطوح عالیه قم هستند. قسمتی از شما هم اساتید خارج فقه و اصول هستید.

«سبحان من لا يعلم کیف هو الا هو».^۸ لا اله الا الله. «سبحان من لا يعلم کیف هو الا هو». «منزه است آن پروردگاری که نمی‌داند چگونه است او الا خود او»، نه هیچ پیغمبر مرسلی، نه هیچ ملک مقربی در این مرحله دیگر راه ندارد.^۹ این است عظمت این مذهب. «لیس کمثله شیئی و هو السميع البصیر».^{۱۰} اینجا یک کلمه لازم است، آن هم طرف گفتگوی من نه شیخ ازهر است. طرف گفتگوی من، خود مالک ابن انس است. طرف حساب من الان خود شافعی است. خود ابو حنیفه است. خود احمد بن حنبل است. از آنها می‌پرسم، می‌گویم خدا در

^۷ علم یک کمال وجودی است، البته هر کمالی وجودی است، و داشتن علم یعنی داشتن کمال وجودی. نقیض وجود عدم است و هیچ واسطه‌ای میان این دو نیست. عدم علم جهل است. پس اگر علم نباشد فقط جهل می‌ماند. حقیقتاً علم از صفات ثبوتی و ذاتی خداوند است که از ذات خداوند نمی‌تواند جدا باشد.

^۸ الکلینی. الاصول من الکافی. تهران: دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۸۳، ج ۱، ص ۱۰۴؛ شیخ صدوق. التوحید. قم: انتشارات جامعه مدرسین، ۱۳۹۸ هـ.ق.، ص ۹۸؛ علامه مجلسی. بحار الأنوار. لبنان: مؤسسه الوفاء بیروت، ۱۴۰۴ هـ.ق.، ج ۳، ص ۳۰۱.
^۹ یعنی در مرحله دانش از چگونگی پروردگار عالم.

^{۱۰} قرآن مجید. سوره شوری (۴۲)، آیه ۱۱. (هیچ چیزی مثل او نیست و او شنوا و بینا است). این آیه جزو حدیث آمده است در: الکلینی. الاصول من الکافی. تهران: دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۸۳، ج ۱، ص ۱۰۴؛ شیخ صدوق. التوحید. قم: انتشارات جامعه مدرسین، ۱۳۹۸ هـ.ق.، ص ۹۸؛ علامه مجلسی. بحار الأنوار. لبنان: مؤسسه الوفاء بیروت، ۱۴۰۴ هـ.ق.، ج ۳، ص ۳۰۱.

آسمان است یا نیست؟ اگر در آسمان است چنانکه خود شما اعتراف کردید، مثل ذهبی، با آن دید تیز بینش نوشت. اگر خدا در آسمان است، خورشید در آسمان است، پس خورشید شد مثل خدا، خدا شد مثل خورشید. {لیس کمثله شیئی} هم با عقل مخالف، هم با وحی مخالف. این است مذهب؟ این است ملت؟ این است معرفت به پروردگار عالم و آدم؟

«لیس کمثله شیئی و هو السميع البصير. لا یحدّ و لا یحثّ و لا یجسّ و لا یمسّ و لا تدرکه الحواس و لا یحیط به شیئی»^{۱۱} چیزی به او احاطه نمی‌کند.

ای مالک سر از خاک بردار، تو آسمان را محیط به خدا کردی، بیا درس بگیر، ببین جعفر بن محمد چه می‌گوید.

«و لا یحیط به شیئی» «ان الله تبارک و تعالی لا یشبه شیئا و لا یشبهه شیئی»^{۱۲} شق القمر می‌کند در هر جمله ای. «نه شبیه هست به چیزی نه چیزی شبیه اوست. و کل...» -غوغا اینجا است- «و کل ما وقع فی الوهم فهو بخلافه»^{۱۳} آنچه در وهم هر متوهمی، آنچه در عقل هر عاقلی، آنچه در درک هر مدرکی در بیاید، او مخلوق اوست نه خالق او. او ذاتی است که در وهم نمی‌گنجد، در عقل نمی‌آید، فقط عقل به آیات حکمت او، به نشانه های قدرت او، به مقام اثبات او می‌رسد. آن هم در حد خروج از حد تعطیل و حد تشبیه. بعد مهم این است: «لم یزل الله عز و جلّ و العلم ذاته...»^{۱۴} این است معنی معرفت. او می‌گوید خدا در آسمان است علمش آمده تو مسجد اعظم، تو شهرها، پراکنده شده، او می‌گوید اینچنین، این می‌گوید: «لم یزل الله عز و جلّ و العلم ذاته و لا معلوم» دیگر وقت نیست که بگویم در این کلمات چه قدرتهایی نشان داده.

حالا فکر کنید، آنچه که گفتم عصاره خدا شناسی چهار مذهب بود. آنچه که از امام ششم گفتم قطره ای بود از اقیانوس بی پایانی که او در معارف الهیه آورده. این مذهب او است. این توحید اوست. شما اهل علم، اهل فکر، کار کنید در روایات او. این انوار را به دنیا اضافه کنید. قیاس بشود آنچه دیگران دارند با آنچه شما دارید. مردانه

^{۱۱} همان. ترجمه حدیث: «...هیچ چیزی مثل او نیست و او شنوا و بینا است، نه حدی دارد و نه محسوس گردد و نه بسیده شود و نه لمس می‌شود و نه حواس او را دریابند، نه در چیزی گنجد...»

^{۱۲} شیخ صدوق. /التوحید. قم: انتشارات جامعه مدرّسین، ۱۳۹۸ هـ.ق.، ص. ۸۰؛ ابو الفتح کراچی. کنز الفوائد. قم: انتشارات دار الذخائر، ۱۴۱۰ هـ.ق.، ج. ۱، ص. ۴۱؛ ابو الفضل طبرسی. مشکاة الأنوار. نجف: کتابخانه حیدریه، ۱۳۸۵ هـ.ق.، ص. ۱۰؛ علامه مجلسی. بحار الأنوار. لبنان: مؤسسة الوفاء بیروت، ۱۴۰۴ هـ.ق.، ج. ۳، ص. ۲۹۹.

^{۱۳} همان. (...و هر آنچه که در وهم نمود، بر خلاف آن است).

^{۱۴} (همیشه خدای عز و جل پروردگار ما بوده است و علم ذات او بوده...) شیخ لکینی. الاصول من الکافی. تهران: دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۸۳، ج. ۱، ص. ۱۰۷؛ شیخ صدوق. /التوحید. قم: انتشارات جامعه مدرّسین، ۱۳۹۸ هـ.ق.، ص. ۱۳۹؛ علامه مجلسی. بحار الأنوار. لبنان: مؤسسة الوفاء بیروت، ۱۴۰۴ هـ.ق.، ج. ۴، ص. ۷۱.

به میدان بیاید. مالک بن انس خودش می‌گوید: «چشم من در روزگار به صورت کسی نیفتاده افضل از جعفر بن محمد.»

این مذهبش، اما نمونه‌ای بود، خودش کی بود؟ آن عقلی که اینجور فانی شده در معرفت الله. آن اراده ای که انچنان محو شده در عبادت الله و در ارادت الله که ایاک نعبد و ایاک نستعین آن اندازه گفت تا از گوینده این آیه شنید. او اینچنین کسی است.

صفوان بن یحیی گفت: «عبیدی به من گفت که زن من، اهل من، گفت من آرزوی زیارت جعفر بن محمد را دارم. گفتم من چیزی در بساط ندارم. گفت: «من همه زیورم را میدهم خرج سفر را آماده کن مرا ببر به زیارت اما ششم.» گفت حلی و زیور این زن را وسیله سفر کردم، وقتی رسید نزدیک مدینه افتاد و به حال احتضار در آمد. من سراسیمه رفتم نزد امام. پرسید: «عبیدی حال تو چطور است؟» گفتم آمده ام با اهلیم برای زیارت اما ماجرا این است. فرمود: «تو برای این قضیه غمگینی؟» گفتم: بله یا ابن رسول الله. فرمود: «الان برو، زن تو نشسته، آن زن خدمتکار دارد فلان غذا را به کام او می‌گذارد.»

ای قلب عالم و ای روح پیکر هستی.

گفت: «سراسیمه حرکت کردم، رفتم دیدم زن در کمال سلامت نشسته همان طوری که گفته بود، زن خدمتگزار هم همان غذا را به او میداد. گفتم: ماجرای چیست؟ گفت: «ماجرای این است، حال مرا دیدی؟ عزرائیل آمد روح مرا بگیرد. ناگهان دیدم یک اقایی وارد شد.» گفت وقتی نشانها را گفت دیدیم همان کسی است که من الان از خدمت او آمده ام. لباسش را گفت، خصوصیاتش را گفت. گفت: «وارد شد، تا وارد شد عزرائیل سلام کرد. وقتی سلام کرد آن آقا به عزرائیل فرمود: «مگر تو مأمور نیستی به اطاعت ما؟» گفت: «بلی ایها الامام.» تعبیر عزرائیل هم این بود، بله ای امام من مأمور به اطاعت هستم. فرمود: «من به تو امر می‌کنم برو تا بیست سال دیگر به سراغ این زن نیا.»

این است خودش این هم مذهبش.

روز شهادتش باید این مملکت یک پارچه جعفر بن محمد بگوید و باید حق این مذهب و رئیس مذهب را به قدر میسور ادا کند. آن زن زیورش را فروخت که به زیارتش بیاید. اینجور جزایش را داد. ای عزادارها در سرتاسر مملکت ایران! اگر روز شهادتش دسته‌های عزا را در بیاورید، برای غربت او، قبر خراب شده اش، به سر و سینه بزنید، آیا دعای او با شما چه خواهد کرد؟ اللهم ارحم الصرخه التي كانت لنا.^{۱۵}

^{۱۵} (خداوندا، رحمتت را بر آنانی که شدید برای ما گریه و عزاداری (صرخه) می‌کنند بفرست.) شیخ لکینی. /الاصول من الکافی. تهران: دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۸۳، ج. ۴، صص. ۵۸۳-۵۸۲؛ شیخ صدوق. ثواب الأعمال. قم: انتشارات شریف رضی، ۱۶۴ هـ.ش.، ص. ۹۵.

در ستایش امام صادق (علیه السلام)

باز به پاگردنوبهار، سعادتی	بلبل آمد خطیب و قمری ناطق
طلبل زرد از نیمروز لشکر نوروز	وزحد مغرب گرفت تا حد مشرق
لشکر دی شد به کوهسار شمالی	بست به هرمز برف راه مضائق
رعد فرو کوفت کوس و ابر زبالا	بر سردشمن ز برق ریخت صواعق
غنچه بخندد به کونۀ لب عذرا	ابر بگرید به سان دیده و امتق
سکدلی بین که چهره هم معشوق	باز نکرد و مکر ز کریۀ عاشق
از می فکرت باز جام خرد پر	جام خرد پر نکرد و از می رایت
هر که سحر خیز گشت و فکر کننده	راحت مخلوق جست و رحمت خالق

چون گل خندان، پگاه، روی فروشوی

جانب حق روی کن به نیت صادق

غنچه صفت پرده خمود فرود

یکسره آزادشوز قید علایق

خنجر که گل روی خود به ژاله فروشت

تا که نماز آورد به رب مشارق

خنجر که مرغ سحر سرود سراید

همچو من اندر میح جعفر صادق

حجت یزدان که دست علم قدیش

دین هدی را نطق بست ز منطق

راهبر مؤمنان به درک مسائل

پیشرو عارفان به کشف حقایق

جام علومش جهان نمای ضمایر

ناخن فکرش کره کشای دقایق

از پی او رو، که اوست هادی امت

گفته می او خوان، که اوست ناصح مشفق

راه به دارالشفای دانش او جوی

کوست طیبی به هر معالجه حاذق

ای خلف مرتضی و سبطی سمبر!

جو رکشیدی بسی ز خصم منافق

خون به دلت کرد روزگار جفاکش

تا تن پاکت به قبر گشت ملاصق

پر تو مهرت مباد دور زد لها

سایه ی لطفت مباد کم ز مفارق

مدح تو گفتن بهار راست نکوتر

تا شود مدح مردم مملوق

کیش تو جویم مدام و راه تو پویم

تا زن خسته روح کرد در زاهق

بر پدر و مادرم ز لطف کرم کن

کر صلتی دارد این قصیده ی رایت

چشم من از مهر بر کشای و نکه دار

گوهر ایمان من ز پنجه سارق

ملک الشعراى بهار

Tawhīd of Imam Ja`far al-Şādiq

Lecture of Grand Ayatollah Sheikh Vahid Khorasani in Commemoration for Imam Şādiq's Martyrdom (Wednesday, 22 Shawwal 1429 A.H.)

Translated and annotated by: Sheikh Hamed Soltanian¹

In the name of God, the beneficent, the merciful

May the blessings of God be upon Muhammad and his pure progeny, especially the one remaining from God (i.e., Imam Mahdi) and the curse of God be upon their enemies till the day of resurrection.

Our discussion was in regards to the subject of God's names. God's names are of two categories. One category includes the verbal pronunciation (*asmā` lafẓī*) of the names and the other is the real created names (*asmā` takwīnīyah*).² Today, due to the commemoration of the martyrdom of one of the 'best created names' of God, our discussion is about him

¹That which is enclosed in the brackets is notes added by the translator except for the transliteration of the original statements.

²Verbal pronunciation (*asmā` lafẓī*) of the names of God, as indicated by its rendering into English, means the combination of letters or each of the words that refer to the 'real names' (*asmā` ḥaqīqīyah*) of God. These real names are also called (*asmā` takwīnīyah*). According to the reports that have come down to us from the Ahlul Bayt (i.e., Prophet Muhammad, Imam `Alī, Prophet Muhammad's daughter Fatimah Zahra and the pure Imams, peace and blessings of God be upon them all) the names of God are created. That is, God the almighty, who is the creator of everything that exists and is himself not created, has also created the names. For the names of God being a creation refer to: Al-Kulaynī, Abī J`afar Muhammad ibn Yaqūb ibn Ishāq. *Al-Uşūl Min al-Kāfī*. Tehran: Dār al-Kutub al-Islāmīyah, 1383 H.S., v.1, pp.112-114. In the prayer known as 'The Prayer of Kumayl', which is the prayer of Khidr (God's peace be upon him) taught to Kumayl ibn Ziyād by Imam `Alī (peace and blessings of God be upon him), while praying to God it is stated, "In Your names that has filled the foundation of all things." Also in the prayer known as 'The Simāt Prayer', narrated by the representative of the last Imam (may God hasten his reappearance and send his blessings on him), Muhammad ibn Uthmān `Amrī (may God be pleased with him), who narrates it from Imam Şādiq and Imam Bāqir (peace and blessings of God be upon them) we read: "God, I beseech you by your great and greatest name, the hallowed, glorified and honoured (name), that name which when read upon the closed doors of heaven, it will open with mercy..." It is clear that what is being referred to in the aforementioned prayers are realities that are intermediaries for bringing about every other created being and not just some combination of letters or words that signify these realities. Such realities are the 'real names' of God that are the manifestation of God's mercy, justice, creatorship, omnipotence, lordship, omniscience, wisdom and so forth. There is no contradiction between what has been said and the fact that God's essence is not separate to His attributes and that the reality of God is one and not divisible into essence and attributes. These 'real names' are created beings that show to us in a very limited sense that God is Just, omnipotent and omniscient and so on, while what we refer to as God's attributes is not these 'real names' but our limited understanding of God's unique and indivisible perfection. For 'The Prayer of Kumayl' refer to: Shaykh Tūsī. *Miṣbāh al-Muteḥḥajid*. Beirut: Mu`assisah Fiqh Shī`ah, 1411 A.H., pp.844-850. For 'The Simāt Prayer' refer to: Shaykh Tūsī. *Miṣbāh al-Muteḥḥajid*. Beirut: Mu`assisah Fiqh Shī`ah, 1411 A.H., pp.416-420; Sayyid ibn Tāwūs. *Jamāl al-Asbū`*. Qom: Inteshārāt Razī, pp.532-538 and Majlisī, Muhammad Bāqir. *Bihār al-Anwār*. Beirut: Mu`assisah al-wafā` 1404 A.H., v.87, pp.96-100.

whose name was chosen by the Messenger of God (may God's peace and blessings be upon him and his pure progeny) before his coming into the world.³ He was named al-Ṣādiq (the truthful one). The naming (of Imam Ja'far al-Ṣādiq) has great significance and meaning. "O you who believe! Be careful of your duty to God and be with the truthful ones."⁴ That truthful one who was named by the most noble of the creatures of God (i.e., the Messenger of God) is he whom today's (correct) creed is decorated with his name,⁵ but how regrettable that neither the creed was understood nor the head of the creed. However, this creed will be known when the realities of all the creeds are described and a comparison is made between them. Only then will the truth of the Ja'farī creed be known.

Mālik ibn Anas is the person about whom Shāfi'ī, the Imam of the Shāfi'īyah sect, has stated that among the scholars he is a guiding star. This is Shāfi'ī's opinion about Mālik ibn Anas ibn Mālik, the Imam of the Mālikīyah sect and the greatest of scholars of the Sunnī creed in *Dār al-Hijrah*. (Now onto) Abū Hanīfah, the great scholar of the Sunni creed and his manner in front of Mālik. (Know) that what is being said here is only in the level of (understanding of) individuals such as Fakhr al-Razī or Shams al-Dīn Dhahabī. If sincere people who are disposed towards knowledge and wisdom contemplate on this issue, they will realize what the matter is all about. The (truth and) soundness of what is being said here is to a degree that no one has been able to refute it for one thousand and four hundred years because it has all passed the approval of the first Imam of critics, for he is, in

³In Uṣūl al-Kāfi there is a narration from Imam Ṣādiq (God's peace and blessing be upon him) that states when he (God's peace and blessing be upon him) was asked about the words of God: "And for God is the 'best names', call upon Him through them." He answered, "By God, we are His 'best names' since no deed is accepted from His servant except with knowledge of us." Pp. 143-144. Ibn Mas'ūd has narrated from Prophet Muhammad (God's peace and blessings be upon him and his pure progeny) that he said, "God created me, 'Alī, Hasan and Husayn from His light (light being a figurative term and not a similarity between God and light or that God contains some kind of light). When He wanted to create the beings, He cleaved my light and from it He created the skies and the earth. He cleaved 'Alī's light and created from it the Empyrean and the Throne and by God 'Alī' is more glorious than the Empyrean and the Throne. He cleaved Hasan's light and created from it the *hūr al-'ayn* and the angels and by God Hasan is more glorious than *hūr al-'ayn* and the angels and cleaved the light of Husayn peace be upon him and created from that the Tablet and the Pen and by God Husayn is more glorious than the Tablet and the Pen." In another narration, Imam Bāqir (God's peace and blessings of God be upon him) states: the Messenger of God (God's peace and blessings be upon him and his pure progeny) has stated, "God created fourteen lights from his greatness fourteen thousand years before the creation of Adam and these are our souls."

⁴*Holy Qur'ān*. Chapter 9 (*al-Tawbah*), verse 119.

⁵The Ithnā 'Asharī (twelve) or Imāmī Shī'ah creed is also known as the Ja'farī creed named after Imām Ja'far al-Ṣādiq (God's peace and blessings be upon him). He was born on the 17th of Rabī' al-Awwal 83 A.H. (702 C.E.) and was martyred on the 25th of Shawwal 148 A.H. (765 C.E.). He was the sixth Imam of the Shī'ah and the progeny of prophet Muhammad through his father Muhammad ibn 'Alī (al-Bāqir) from his father 'Alī ibn Husayn (the Master of Martyrs) from his mother Fatima al-Zahrā (the Mistress of the Women of Paradise), the wife of 'Alī ibn Abī Tālib and daughter of Prophet Muhammad (peace and blessings of God be upon them). During his time in accordance with his guidance many narrations from Prophet Muhammad and his pure progeny were recorded, many of which were narrated on Imām al-Ṣādiq's authority. Moreover, under his instructions many principles for analyzing narrations as well as theological and jurisprudential issues were laid down.

the history of the Sunni creed, the first critic (of narrations and jurisprudential matters). Abū Ḥanīfah would sit in front of Mālik like a child would (in front of an adult). This, was the condition of Abū Ḥanīfah with regards to Mālik. After Shāfi'ī and the great scholar of the Sunni creed, Abū Ḥanīfah, it is the turn of Aḥmad ibn Ḥanbal, the Imam of the Ḥanbalīyah. The narration that I am about to read to you is on the authority of Aḥmad ibn Ḥanbal, the Imam of the Ḥanbalīyah sect and the Ḥanbalīs of Hejaz and other than Hejaz.⁶ He narrated on the authority of Surayj ibn Nu'mān.

Because our discussion is concerned with the dignitaries of the Sunni creed we are referring to their sources and what is accepted by them.

This man is one of the teachers of Bukhārī, the author of Ṣaḥīḥ (Bukhārī). That is, the narrator is he whom Bukhārī narrated from and the opinion of the Sunni biographical (*rijāl*) experts is that he was very trustworthy (*thiqah*).⁷ But trustworthy in what way? Trustworthy among them. This is the first narrator (in the chain) after the Ḥanbalīyah Imam. He narrates from Abdullāh ibn Nāfi'. Abdullāh ibn Nāfi' is he whom the opinion of Dhahabī in regards to him is that he is very truthful (*ṣadūqun*). He narrates from Mālik ibn Anas.

The scholars should pay great attention (to what I am about to say). Sunni scholars across the Islamic world should pay attention to these few sentences and see what the conclusion of (such sentences) will be. Whoever believes in the Qur'ān and is a believer in Islam. (Those) "Who hear advice and follow the best thereof."⁸ Today is the day of comparing the Ja'farī creed with all other creeds.

The chain of narrations (of what is being said) is with such strength. What did Mālik say? What Aḥmad ibn Ḥanbal has narrated from the teacher of Bukhārī who has narrated it from Abdullah ibn Nāfi' who has narrated from Mālik is this: "God is in the sky and his knowledge is everywhere!"⁹ This is the text of the narration. This is in accordance with the words of the Imam of Imams for the Sunnis that God is in the skies and his knowledge is everywhere. This sentence has to be analyzed (to see what conclusion can be drawn from it).

If (it is said that) God is the sky then a relation between the sky and God has been established! The relation is of that of a dish and what is contained in the dish.¹⁰ Every dish is a surrounding (i.e., a space) and everything that is contained in the dish is what is

⁶Hejaz refers to the area west of what is today known as Saudi Arabia and includes the city of Mecca and Medina. Today the population of the area is predominantly Wahhābī or as they refer to themselves Salafī, although this had not always been the case historically. The Wahhābī follow the Ḥanbalīyah school of jurisprudence and ideology.

⁷*Ilm al-rijāl* is the biographical study of the individuals mentioned in the chain of narrators of a report (*ḥadīth*). A report can only be verified as being the statement of a person if the narrator who narrates the report on behalf of that person is deemed trustworthy.

⁸*Holy Qur'ān*. Chapter 39 (*al-Zumar*), verse 18.

⁹Muhammad ibn Aḥmad Dhahabī. *Al-'Uluw Lil 'Alī al-Ghafār*. Riyadh: Maktab Aḍwa al-Salaf, 1995 C.E., v.1, p.138, ḥadīth number 376.

¹⁰That is to say that such a statement means that the sky 'contains' God as a dish contains an object!

surrounded (i.e., contained in space). Hence, the sky becomes the surrounding and God becomes the surrounded! The sky becomes the dish and God becomes that which is contained in the dish! This is where it becomes clear what creed means.

It is at these critical points that the World has to wake up and know that if it was not the words of Ja'far ibn Muhammad (i.e., Imam Ṣādiq) and if there was no Ja'farī creed then, there was no trace of Tawhīd (i.e., the correct belief in the oneness and uniqueness of God). There would be no sign of (true) praise (of God). There would be no sign of *taḥlīl* (truly denying partners for God) , *takbīr* (true proclamation that God is great) and *taḥmīd* (the correct way of worshiping of God).¹¹ After this matter becomes clear then it will be known that if he (i.e., Imam Ṣādiq) did not exist then the existence, uniqueness and oneness of God would not have been known.

When God is in the sky, these words cannot be denied (i.e., that these words were uttered by Mālik), even if the entire world brings a thousand Fakhr Razī's out of the ground. This is Aḥmad ibn Ḥanbal's narration from the person of Mālik through two chains (deemed trustworthy). The same Mālik that for Shāfi'ī is the guiding star of the Sunni scholars, the Mālik whom Abū Ḥanīfah was like a primary school child in front of him. Someone like this (for the Sunnis) has such a belief about God.

If God is in the skies then, a located being in a location (i.e., a being which is confined to a place in space) is necessarily a body. Therefore, God would be a body. If it becomes a body then, it is a composite. All bodies are either comprised of substance and figure or are composed of parts. There is a necessary relation between being a body and being a composite (i.e., comprised of several different parts or elements). A composite (entity) is in need of its parts (in order to exist) (and) the parts of the composite are in need of the composite (for their existence). Hence, the God of Mālik will become needy from two perspectives. God of Mālik and the four sects (of the Sunni creed) is both in need of parts and in need of the compiler (i.e., an organizer and designer) of those parts. The Creator is then changed to the created (i.e., described in a way that is befitting of a created being and not a creator). The necessary (being) becomes (the) contingent. This is the result of (claiming) that God is in the skies. Everything which is contained in a container is confined. If God is in the skies then, He is confined to the sky. If he becomes confined then, he becomes limited. Every limited (being) is needy and every needy (being) is finite. Again, the Creator is changed to (and described as) the created. There is much seriousness in such (an incorrect claim), but what has been said is enough.

As for the second sentence, "His knowledge is everywhere". "God is in the skies and His knowledge is everywhere." The question is asked (but) where is the person who can give an answer (to this problem)? Across the Islamic world, anyone who has the ability to confront these matters, but not through fabrication, then let them come here so that the matter is resolved, either (in favour of) this side (i.e., the Ja'farī creed) or (in favour of) that side (i.e.,

¹¹*Taḥlīl* means the proclamation of the statement, "there is no God but Allah." *Takbīr* is the proclamation of the statement, "God is great." *Taḥmīd* is the proclamation of the statement, "Praise is only for God."

the other creeds). Either these (narrations) exist or they don't (and clearly they do). If it exists then, God (according to the narration) is in the skies but His knowledge everywhere. Therefore, (the) knowledge (of God) is separate from (His) essence. If God is one with (His) knowledge then, God is everywhere not in the skies. However, if God is separate (to His) knowledge then (His) essence is separate to (His) knowledge.

(According to Mālik's claim) on an essential level, (God) does not have knowledge. When there is no knowledge then what is left? (When there is no knowledge) then, there is only ignorance.¹² The God of the Sunni Imam of the Imams became linked to ignorance. This is the creed (that is followed by the majority) in the Islamic world. (We) ask Mālik this question. We ask Abū Ḥanīfah this question. We ask Shāfi'ī this question. We ask Aḥmad ibn Ḥanbal this question. You, who brought this narration in praise of Mālik. (It is asked from you) Shams al-Dīn Dhahabī, who has gained such high prominence among the Sunnis for supremacy in knowledge. What are your answers?

If God's knowledge is other than God then it is either not temporal (i.e., not limited by time and has always existed along with God) or originated.¹³ There is either confirmation or negation (in regards to these two alternatives).¹⁴ A third alternative is incomprehensible. If it is not temporal (and has always existed with God) then, necessarily there are two Gods and this is polytheism. If it is originated, then it is not the case that God's knowledge is not temporal. It would be the case that there was God and no knowledge and then (His) knowledge was created. Where did this knowledge come from (since God did not have it)? Did God create His own knowledge? What one does not have, one cannot give.¹⁵ Did other than God create God's knowledge? Then (that would mean) that God is created by other than God. This is their creed.

But now the Ja'farī creed. This is the reason why one must cry blood. For the (Ja'farī) creed is in exile, the leader of the creed is in exile. Only a few words are enough (for our purpose). "Praise and glory..." What was said before was Mālik's words now for Ja'far ibn

¹²Existence and non-existence are contradictory to each other. Hence, there is either existence or non-existence and there is no midway. Knowledge is an existential perfection and its opposite is only lack of knowledge and lack of knowledge is ignorance. One either has knowledge about something or is ignorant in regards to it. There might be degrees of knowledge in an overall sense but no third state other than knowledge and ignorance.

¹³What is originated is necessarily temporal.

¹⁴That is either something is not temporal and therefore not originated or something is originated and temporal.

¹⁵That is, that knowledge has to become one with God and be something He has. But if God does not have it in the first place then how can he give it to Himself in order to have it. It cannot be said that He has created it and then uses it as a tool for knowing because first, knowledge is not a tool for knowing but knowing itself and second, it would mean that he lacked the means, capability and power to achieve something and if He lacked that capability and power then He cannot bring it about. Only on the level of created beings can something lack a capability and then using something else to gain that capability. But when there was God and no other than God where does God gain that capability? Clearly, God's knowledge cannot be separate from His essence and be a separate entity. That is, there is no distinction between God and His knowledge.

Muhammad's words. Pay attention because there is no need for elaboration since many of you are lecturers of *sutūh`āliyah* (higher learning) of Qom. Some of you are lecturers of the *khārij* degree of jurisprudence and principles of jurisprudence.¹⁶ "Glorified is He whom none knows his state except for Him."¹⁷ There is no God but Allah. "Glorified is He whom none knows His state except for Him." (The meaning of the aforementioned narrations is that) no messenger of God that has been sent on a mission or an Angel that is close to God has any way (of having knowledge of God's state). This is the greatness of this creed (i.e., the Ja'fari creed). "Nothing is like His being and He is all-hearing and all-seeing".¹⁸ Here, a point needs to be made. But my intended audience (for this point) is not the Sheikh of al-Azhar. My intended audience is Mālik ibn Anas himself. My intended audience is Shāfi'i himself. My intended audience is Abū Ḥanīfah himself. My intended audience is Aḥmad ibn Ḥanbal himself. I ask those individuals. I ask, "Do you say that God is in the sky?" If He is in the sky then, as you have admitted, just as Dhahabī with his (so called) acute insight wrote. If God is in the sky then, the Sun is (also) in the sky, then the Sun became like God! (Rather,) "Nothing is like His being." (The statement of Mālik) is both against reason and against revelation.

Is this the creed (one should follow)? Is this the nation (one should be part of)? Is this (what they assume to be) knowledge of the Lord of the worlds and mankind? (No, for verily,) "Nothing is like His being and He is all-hearing and all-seeing. He has no limits and He cannot be sensed. He is not embodied and He cannot be felt (by the physical senses). He cannot be comprehended by the intellect and He is not contained in anything..."¹⁹

Nothing can contain Him. Mālik, come out of the earth (in which you are buried). You (in your statements) made (the claim that) the sky (is) the container of God! Come learn a lesson and see what Ja'far ibn Muhammad is saying, "...and He is not contained in anything..." (In another narration he states,) "God, blessed and the most high, is not like anything nor is anything like Him..."²⁰ With each sentence he does *shaq al-qamar* (the miracle of splitting the moon). "God, blessed and the most high, is not like anything nor is anything like Him. And every..." The preciseness of the matter (becomes clear) at this point. "...And everything that appears in the imagination is contrary to Him."²¹ That which is in the imagination of any faculty of imagination, that which is in the faculty of reason of

¹⁶Khārij and sutūh`āliyah are stages of higher learning in the Shī'ah Islamic seminaries.

¹⁷Sheikh al-Kulaynī. *Al-Usūl Min al-Kāfī*. Tehran: Dār al-Kutub al-Islāmīyah, 1383 H.S., v.1, p.104; Sheikh Ṣadūq. *Al-Tawhīd*. Qom: Enteshārāte Jame'ah Modarresīn, 1398 A.H., p.98. Muhammad Bāqir Majlisī. *Bihār al-Anwār*. Beirut: Mu'assisah al-wafā' 1404 A.H., v.3, p.301.

¹⁸Ibid. This sentence of the narration is also a Qur'ānic verse. Holy Qur'ān. Chapter 42 (*al-Shūrā*), verse 11.

¹⁹Ibid.

²⁰Sheikh Ṣadūq. *Al-Tawhīd*. Qom: Enteshārāte Jame'ah Modarresīn, 1398 A.H., p.80; Abul Faḥ Karājākī. *Kanz al-Fawa'id*. Qom: Enteshārāte Dar al-Dhakha'ir, 1410 A.H., v.1, p.41. Abul Faḍl Tabarsī. *Mishkāt al-Anwar*. Najaf: Ketābkhāneye Haydariyah, 1385 A.H., p.10; Muhammad Bāqir Majlisī. *Bihār al-Anwār*. Beirut: Mu'assisah al-wafā' 1404 A.H., v.3, p.299.

²¹Ibid.

any rational being, that which is comprehended by any mind is his/her (i.e., the person who is imagining, reasoning and/or comprehending) creation not his/her Creator. He is that essence that cannot be placed in the mind and cannot be limited by the reasoning faculty. Only the signs of His wisdom and power can reach the level of proving His existence and that only to a limit (*ta`ḥl*) and not making any comparisons (between Him and His creation).

Then, what is important is this: "God, the most honourable and most glorified, has always been our Lord and His knowledge is His essence..."²² (i.e., there is no distinction between His knowledge and His essence.) This is the meaning of having insight. He (i.e., Mālik) says that God is in the sky and His knowledge has come to the Great Mosque, to cities, it has spread. He (i.e., Mālik) says such a thing but he (i.e., Imam Ṣādiq) says, "God, the most honourable and most glorified, has always been our Lord and His knowledge is His essence..." There is no more time (in the lecture session) to be able to fully explain the depth of these words.

Now think. What I said (in regards to Mālik's statement) was the summary (and a prime example) of the theological thought of the four sects (of Sunnis). What I mentioned from the sixth Imam was only a drop from the never ending ocean of wisdom and knowledge which he has given in regards to the theological understanding of God. This is his creed. This is his Tawhīd. You, the people of knowledge, the people of reason, make (scholarly) efforts in his narrations. Shine these lights (i.e., the light of Imam Ṣādiq's narrations) on the world. Let what you have be compared to what others have. Come to the arena (of debate and dialogue) bravely. Mālik ibn Anas himself states, "In my life, my eyes has never looked upon anyone as noble as Ja`far ibn Muhammad."

This is his (i.e., Imam Ṣādiq's) creed and it was only an example. But who was he? That intellect which has become so absorbed in having knowledge of God. That willpower which has become so dissolved in the worship of God and that devotion to God that has repeated the sentence, "Thee (alone) we worship; Thee (alone) we ask for help,"²³ so many times until he heard it from the One who sent it. He is such a person.

Ṣafwān ibn Yaḥyā has narrated that `Ubaydī told me that, "My wife, my family, told me that she wishes to visit Ja`far ibn Muhammad. I told her that I don't have anything available (in order to cover the expenses of the travel). She said, 'I will give all my jewellery, (use them to) prepare the expenses of the trip and take me to the sixth Imam.'" He said, "I used her (favourite) ornament and all her jewellery to prepare for the trip. When we reached the surroundings of Medina she became severely ill to the point of death. I went to the Imam with great stress and confusion. He asked me, 'Ubaydī, how are you?' I said that I have come to visit you with my wife but this is what occurred (and explained the situation to him). He said, 'Is your sadness due to what has befallen you?' I said to him, 'Yes, son of the Messenger of God.' He stated, 'Go now and (see that) your wife is sitting (up). That maid

²²Sheikh al-Kulaynī. *Al-Usūl Min al-Kāfī*. Tehran: Dār al-Kutub al-Islāmīyah, 1383 H.S., v.1, p.107; Sheikh Ṣadūq. *Al-Tawhīd*. Qom: Enteshārāte Jame`ah Modarresīn, 1398 A.H., p.139; Muhammad Bāqir Majlisī. *Bihār al-Anwār*. Beirut: Mu`assisah al-wafā` 1404 A.H., v.4, p.71.

²³*Holy Qur`ān*. Chapter 1 (*al-Fātiḥah*), verse 5.

(mentioning the name) is putting that food (mentioning the food that was being served) in her mouth.”

O, heart of the World, O, soul of existence (of creation).

He (i.e., `Ubaydī) said, “Confused, I went my way (back to the place I was staying) and saw that the lady was sitting in perfect health just as he had described it. The maid was also giving the exact food (that he had described) to her. I asked her what was going on. She said, “This is what happened. You saw how I was. The Angel of Death (*Ezra`il*) came to take my soul. Suddenly, I saw that a gentleman entered. When she gave me a description of him, I realized that it was the same person who I had just visited. She told me of his clothes and manner (and gave me an exact description). She said, “He entered. As soon as he entered, the Angel of Death greeted him (i.e., said *salām* to him). When he (i.e., the Angel of Death) greeted him, that gentleman (i.e., Imam Ṣādiq) said to him (i.e., to the Angel of Death), ‘Are you not commanded to obey us?’ He (i.e., the Angel of Death) said, ‘Yes, my Imam.”

This was how the Angel of Death referred to him (i.e., to Imam Ṣādiq).

He (i.e., Imam Ṣādiq) stated, “I command you to go and not come (for this Woman’s soul) until twenty years (has passed).”

This is him and this is the creed.

On the day of his martyrdom, this nation has to say with one voice, “Ja`far ibn Muhammad.” It has to accomplish the fulfilling of the rights of this creed (i.e., Shī`ah) and its leader (i.e., Imam Ṣādiq). That woman sold her jewellery just to visit him and this was her reward! Mourners across the Iranian nation! If on the day of his martyrdom you bring the mourning procession, (to mourn) his exile (among those who have enmity towards him), (to mourn) his demolished grave, then beat yourselves on the chest and the head.²⁴ What will his prayer then do for you?! (The prayer that states,) “God, have mercy on those who wail severely (*ṣirkhah*) for us.”²⁵

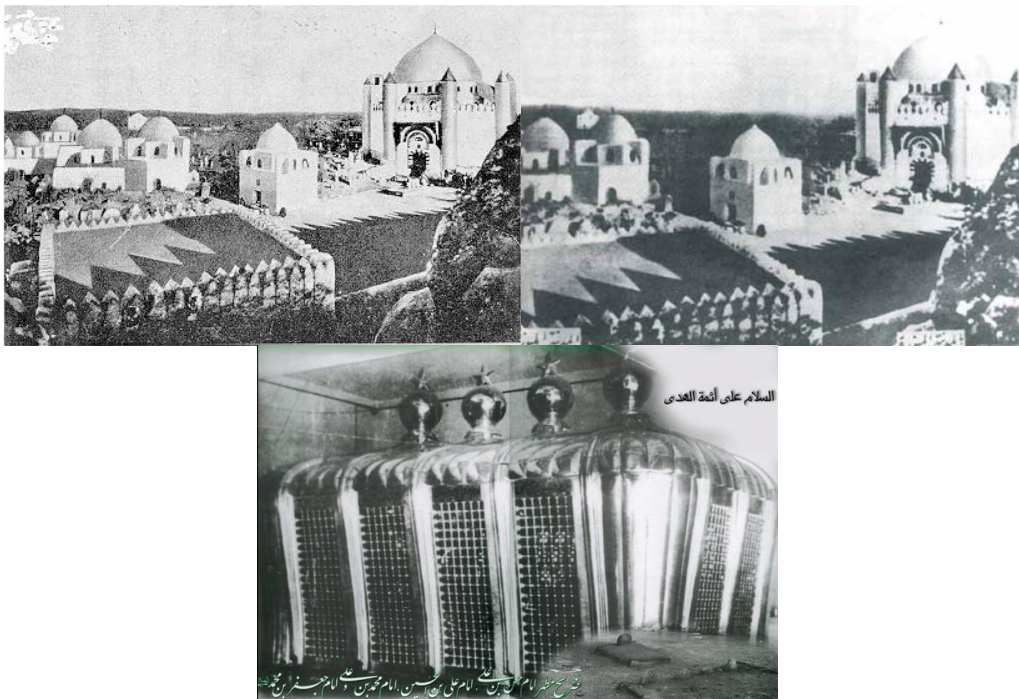
²⁴Imam Ṣādiq’s (peace and blessings of God be upon him) shrine is in the city of Medina in a graveyard known as *Jannat al-Baqī*. At one time his shrine and those of other Shī`ah Imams and companions of Prophet Muhammad (peace and blessings of God be upon him and his progeny) decorated the graveyard. In 1925, the Saudi royal family ordered the destruction of the shrines and turned the graveyard into rubbles.

²⁵This is the prayer of Imam Ṣādiq for those who mourn for the Ahlul Bayt (peace and blessings of God be upon them). See: Sheikh al-Kulaynī. *Al-Usūl Min al-Kāfī*. Tehran: Dār al-Kutub al-Islāmīyah, 1383 H.S., v.4, pp.582-583 and Shaykh Sadūq. *Thawāb al-`Amāl*. Enteshārāt Sharīf Razī, 1364 H.S., p.95.

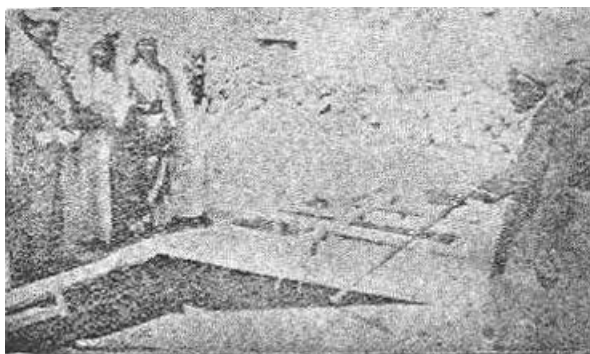
PICTURES OF JANNAT AL-BAQI

Jannat al-Baqī (the garden of heaven) is a graveyard in Medina located across from the Prophet's Mosque. It contains the graves of Imam Hasan ibn `Alī (al-Mujtabā), Imam `Alī ibn al-Husayn (al-Sajjād), Imam Muhammad ibn `Alī (al-Bāqir), Imam Ja`far ibn Muhammad (al-Ṣādiq) and according to one narration Fatima al-Zahra, the daughter of Prophet Muhammad (God's peace and blessings be upon them) and other companions and relatives of Prophet Muhammad (God's peace and blessing be upon him and his progeny). At one time it was decorated with historic shrines but in 1925 it was demolished by the Wahhabī creed and turned into rubble. The site is constantly monitored by Wahhabī propagandists and men can only visit the graveyard at certain hours. Women are not permitted into the graveyard by the decree of Wahhabī religious leaders. The following are the before and after pictures of Jannat al-Baqī.

Before the demolition



During demolition



(شماره ۷۱- قبور ائمه باقی در حال ویرانی بدست وهابی ها)

After Demolition



Sudoku: The Number Game

How to play

The Sudoku grid consists of eighty-one squares in a nine by nine grid. To solve the Sudoku, each square in the grid must contain a number between one and nine, with the following conditions:

- Each row of nine cells must contain each of the numbers from 1 to 9 once and only once.
- Each column of nine cells must contain each of the numbers from 1 to 9 once and only once.
- Each of the nine 3 by 3 boxes of nine cells must contain each of the numbers from 1 to 9 once and only once.

The Sudoku starts with a partially filled grid and you must complete the grid while following the rules above. If you complete the grid, you've solved the Sudoku. The solution will be given in the next issue.

بازی "سودوکو" شامل هشتاد و یک خانه می باشد که در یک جدول نه در نه جای گرفته اند.

برای حل جدول باید در هر خانه یکی از اعداد یک تا نه با شرایط زیر قرار گیرند:

- در هر کدام از خانه های هر ردیف یکی از اعداد یک تا نه، فقط یکبار قرار گیرند.
- در هر کدام از خانه های هر ستون یکی از اعداد یک تا نه، فقط یکبار قرار گیرند.
- در هر کدام از خانه های هریک از جدول های سه در سه یکی از اعداد یک تا نه، فقط یکبار قرار گیرند.

در ابتدای بازی تعدادی از خانه ها پر شده اند و شما باید خانه های باقیمانده را با در نظر گرفتن قواعد بالا، پر کرده و جدول را تکمیل نمائید.

			3				5	1
2			7					4
	4		9				7	8
	8	9	1			5		
7				4				8
		1			9	3	4	
	7	4			1		2	
8					3			5
6	1				8			

جواب سودوکوی مجله شماره ۸.

2	1	7	3	8	5	4	6	9
3	8	5	4	6	9	7	1	2
4	9	6	7	2	1	8	3	5
5	2	4	8	1	6	9	7	3
6	3	9	5	4	7	2	8	1
8	7	1	2	9	3	5	4	6
7	6	2	1	5	8	3	9	4
9	5	3	6	7	4	1	2	8
1	4	8	9	3	2	6	5	7

The solution to issue number 8.



Fadak

Editor-In-Chief:

Zoya Alemi

Under the Management of:

Fatima Zahra Charitable Association

Illustrations Editors:

Illustrations Team

Fadak Publications

مدیر مسئول:

زویا عالمی

زیر نظر:

مؤسسہ خیریه فاطمة الزهراء

گرافیک و صفحہ آرائی:

گروه فنی

ناشر:

انتشارات فدک

E-mail:

fadak@bibifatima.org

Web address:

www.bibifatima.org

Write:

P.O. Box 15-108, New Lynn,
Auckland, New Zealand

پست الکترونیک (ایمیل):

سامانه اینترنتی:

آدرس پستی:

© 2008 Fatima Zahra Charitable Association.
All rights reserved. All material in Fadak
magazine is owned by Fatima Zahra Charitable
Association. No material may be published,
broadcasted, rewritten or redistributed without
prior permission from Fatima Zahra
Charitable Association.

© مؤسسہ خیریه فاطمة الزهراء ۱۳۸۶. حق
استفاده و برداشت محفوظ است. هرگونه استفاده
کردن از نشریه و مطالب آن اعم از برداشت، چاپ،
نشر، پخش و یا بازنویسی فقط با اجازه مؤسسہ
خیریه فاطمة الزهراء میسر است.